

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الثالث أنه قد عرفت أنه مع فعلية التكليف المعلوم لا تفاوت بين أن تكون أطرافه محصورة و أن تكون غير محصورة».

تنبيه سوم

در این تنبيه تفصيل بين شبهه محصوره و غير محصوره را رد می کنند، بعد از اینکه فرمودند ملاک وجوب احتیاط را فعلیت من جميع الجهات دانست. وقتی تکلیفی فعلی من جميع الجهات شد، علم اجمالی به آن تکلیف سبب تنجیز است، تفاوتی نمی کند، اطراف علم اجمالی محصوره باشند یا غير محصوره باشند. البته ممکن است غير محصوره بودن به جهت دیگری رافع تکلیف باشد و عنوانی داشته باشد که مانع از تنجیز تکلیف شود مثلاً اطراف علم اجمالی آن قدر زیاد است که اگر بخواهد موافقت قطعی کند موجب عسر و حرج و ضرر مالی یا بدنی است. در این صورت به جهت عسر و حرج و ضرر تکلیف منجز نیست نه به جهت صرفاً زیاد بودن اطراف علم اجمالی. حتی ممکن است اطراف کثیر نباشد ولی احتیاط موجب عسر و حرج شود و یا ضرر باشد و مانع از تنجیز شود. پس مهم فعلیت من جميع الجهات و نبود عسر و حرج و ضرر است.

نکته: بحثی را مرحوم مطرح می کنند که اگر در عسر و حرجی بودن اطراف علم اجمالی شک کردیم، چه باید بکنیم؟ چه شبهه ما مفهومی باشد چه مصداقیه باشد، مرحوم آخوند می فرمایند: باید به اصل لفظی تمسک جست. مثلاً پنجاه مورد علم اجمالی داریم که بین آنها نجس وجود دارد، نمی دانیم احتیاط کردن و اجتناب از تمام این موارد موجب عسرو حرج هست یا نیست؟ مرحوم آخوند می فرمایند: باید به اصالة الاطلاق تمسک جست و موارد یقینی و قطعی که عسر و حرج هستند خارج شده اند. موارد مشکوک را به اصالة الاطلاق اجتناب عن النجس تمسک می کنیم. اگر اصلی لفظی در بین نباشد و یا مجمل باشد به اصالة البرائة تمسک می کنیم.

توضیح عبارت

«الثالث أنه قد عرفت أنه مع فعلية التكليف المعلوم»، دانستی که وقتی تکلیف معلوم به مرحله فعلیت رسید یعنی فعلیت من جميع الجهات، این فعلیتی که در اینجاست همانی است که مرحوم آخوند در اول بحث اشتغال فرمود ما دو گونه فعلیت داریم، یکی فعلیت من جميع الجهات که اسمش را گذاشتند فعلیت منجزه و دوم فعلیت من بعض الجهات که فعلیت معلقه است. اگر تکلیف به فعلیت من جميع الجهات رسید، «لا تفاوت بين أن تكون أطرافه محصورة و أن تكون غير محصورة». فرقی نمی کند که اطرافش محصور باشد یا غير محصور. پس ببینید در رسائل مرحوم شیخ فرمود در دو مقام باید بحث کنیم در شبهه محصوره و شبهه غير محصوره، اساس این تقسیم بندی را مرحوم آخوند قبول ندارد.

«نعم ربما تكون كثرة الأطراف في مورد موجبة لعسر موافقته القطعية»، بله. گاهی اوقات كثرة الاطراف در یک موردی موجب مشکل بودن موافقت قطعی است. موافقت قطعی به چیست؟ «باجتناب کلاً»، آنجا که شبهه، شبهه تحریمی است. «أو ارتکابه»، آنجا که شبهه وجوبیه است، «أو ضرر فیها»، یا موجب عسر یا ضرری است در این موافقت، «أو غیرهما»، یعنی غیر عسر و ضرر، غیر عسر و ضرر یعنی بعضی از اطرافش از محل ابتلا خارج است. «مما»، یعنی از عناوینی که «لا یكون معه»، با آن عنوان «التکلیف فعلیاً». پس این دو سطر خلاصه‌اش این است: گاهی كثرة الاطراف سبب تحقق یک عناوینی می‌شود مثل ضرر، مثل عسر که آن عناوین جلوی فعلیت تکلیف را می‌گیرد.

«بعثاً أو زجراً فعلاً»، این یک چیز زائدی است اصلاً نباید آورده بشود منتهی حالا تفسیر برای تکلیف فعلی است. تکلیف فعلی یعنی چه؟ یعنی بعث فعلی یا زجر فعلی.

«و لیست»، لیست كثرة الاطراف، «بموجبة لذلك»، موجبة للعسر والضرر، «فی غیره»، در غیر آن مورد. یعنی گاهی اوقات در یک موردی كثرة الاطراف موجب عسر و حرج هست. كثرة الاطراف در غیر این مورد در مورد دیگر موجب عسر و حرج نیست. «كما أن نفسها ربما يكون موجبة لذلك» كما اینکه نفس موافقت قطعی، موجبة لاحد القلیله.

«و لو كانت قليلة في مورد آخر»، ولو اینکه در مورد دیگر کم باشد این نفسها ضمیر را هم می‌شود به موافقت قطعی زد هم ضمیر را به خود اطراف هم می‌شود زد. «كما أن نفسها ربما يكون موجبة لذلك»، می‌خواهد بگوید: این نفس الاطراف یعنی با قطع نظر از کثرتش. و لذا با ولو كانت قليلة او را معنا می‌کند. نفس الاطراف یعنی با قطع نظر از کثرت. موجب است برای یکی از این موانع، «ولو كانت قليلة في مورد آخر». البته اینکه ما ضمیر نفسها را زدیم به موافقت قطعی، به حسب این است که در منتهی الدرایه آمده. ولی به نظر می‌رسد که ضمیر به اطراف بخورد این اصح است.

پس این خط هم این را بیان کرد گاهی ولو اطراف قلیل هست اما اگر انسان بخواهد موافقت قطعی کند موجب عسر و حرج است. «فلا بد من ملاحظة ذاك الموجب لرفع فعلية التكليف المعلوم بالإجمال»، پس باید آنی که موجب رفع فعلیت این تکلیف معلوم بالاجمال است ملاحظه کنیم که «أنه يكون»، أنه یعنی أن الموجب، آیا آن موجب یتحقق؟ ی «أو لا يكون في هذا المورد أو يكون»، یعنی یتحقق آن موجب؟ «مع كثرة أطرافه»، در صورتی که اطراف زیاد باشد «و ملاحظة»، این هم عطف به آن ملاحظه اول است، «فلا بد من ملاحظة ذاك الموجب ولا بد من ملاحظة أنه مع أية مرتبة من کثرتها»، با کدام مرتبه از کثرت اطراف است؟ یعنی گاهی اوقات فرض کنید این در مرتبه 100 این موجب می‌آید در مرتبه 95 این موجب نمی‌آید گاهی در مرتبه 95 این که موجب است، (موجب تحقق یکی از این عناوین که این عناوین مانع از تکلیف است) در مرتبه 94 شاید آن موجب موجود نباشد.

حالا این یک مطلب در تنبیه سوم. «و لو شك في عروض الموجب»، حالا اگر ما شک کنیم که آیا موجب محقق شده یا محقق نشد، «فالمتابع هو إطلاق دليل التكليف لو كان»، یعنی لو كان الاطلاق موجوداً. ببینید این دو فرض دارد. اینجا که ما شک داریم بالاخره عسر و حرج محقق هست یا نه. منشأ شک را هم در خارج مطلب توضیح دادیم مثلاً قاعده لاضرر مفهومش برای ما مشتبه است وقتی مفهوم مشتبه شد سرایت می‌کند به اینکه ندانیم آیا این مورد ضرری هست تا حکومت بر قاعده اولیه داشته باشد یا ضرری موجود نیست. اینجا اگر آن تکلیف تعبیر دقیق این است: اگر تکلیف معلوم بالاجمال دلیلش لفظی باشد و اطلاق داشته باشد مثل مسئله اجتناب عن النجس.

اینجائی که الان 50 مورد هست 50 طرف داریم یکی از اینها را اجمالاً می‌دانیم نجس است آن تکلیف معلوم بالاجمال یک دلیل لفظی دارد بنام اجتناب عن النجس. این دلیل لفظی هم اطلاق دارد. یعنی فقط آنجائی که یقین به ضرر هست تقیید خورده اما در غیر این مورد ضرر یقینی به اطلاق خودش باقی است. در نتیجه در فرض شک هم به همان اطلاق عمل می‌کنیم و می‌گوئیم

اجتناب واجب است. «وإلا»، یعنی اگر تکلیف معلوم بالاجمال دلیلش یا لفظی نباشد مثلاً لبی باشد یا اگر لفظی است اطلاق نداشته باشد می‌فرماید: «فالبراءة»، اصالة البرائة را جاری می‌کنیم، «لأجل الشك في التكليف الفعلي»، چون ما شک در تکلیف فعلی داریم، «هذا هو حق القول في المقام».

این حق قول در مقام است، «و ما قيل في ضبط المحصور و غيره»، آنچه که بعنوان تعریف برای محصور و غیر محصور بیان کردند، «لا يخلو من الجفاف» شما ببینید خود مرحوم شیخ در کتاب رسائل چندتا تعریف برای شبهه غیر محصوره بیان می‌کند؛ اما در آخرش می‌فرماید: به هیچکدام از این تعاریف ما نمی‌توانیم وثوق پیدا کنیم. و لذا شیخ هم نتوانسته به هیچکدام یک از این تعاریف، چون یک ملاک مشخصی برای محصور و غیر محصور نداریم. لذا این بیان و تحقیقی است که مرحوم آخوند در اینجا ارائه دادند. حالا خواستید راجع به آن تعریف محصور و غیر محصور مراجعه کنید ظاهراً شیخ در تنبیه دوم از شبهه غیر محصوره، آنجا بیان کرده است.

تنبیه چهارم

در این تنبیه از حکم ملاقی احد الاطراف بحث می‌کند، بعد از اینکه بیان شد علم اجمالی سبب تنجیز است و باید تمام افراد را ترک کند، مرحوم آخوند حکم اصل اطراف را بیان کرد که باید اجتناب شود، اما در مورد ملاقی سه فرض را تصور می‌کنند:

در یک فرض اجتناب از ملاقا (طرف علم اجمالی است که با آن ملاقات صورت گرفته است)، واجب است؛ اما از ملاقی که با افراد علم اجمالی ملاقات کرده است، اجتناب از آن لازم نیست.

فرض دوم، اجتناب از ملاقی لازم و از ملاقا لازم نیست.

فرض سوم، اجتناب از هر دو لازم است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: اگر ملاقات بعد از علم اجمالی باشد، اجتناب از ملاقی نجس، لازم نیست، چون آنچه که دلیل می‌گوید اجتناب عن النجس است؛ اما در مورد ملاقی که علم اجمالی به نجاستش وجود ندارد بلکه شک است و مجرای برائت است. دلیل تنها دو مورد از اطراف علم اجمالی را شامل است، اما بیش از آن را شک داریم و مجرای برائت است.

بعد مرحوم آخوند می‌فرماید: بعضی‌ها مثل سید ابوالمکارم بن زهره، توهمی کردند، گفتند که وقتی شارع می‌گوید: اجتناب عن النجس، این اجتناب اگر ملاقا را گرفت، جمیع شؤون ملاقا را هم می‌گیرد، یعنی از او و هر چه که با او مرتبط می‌شود و ملاقات با او پیدا می‌کند.

لذا سید ابوالمکارم بن زهره اجتناب از ملاقی را هم واجب دانسته است. مرحوم آخوند می‌فرماید: ما این ملازمه را قبول نداریم، ما یک اجتناب عن النجس داشتیم قبل از ملاقات ما وقتی بخواهیم اجتناب عن النجس را امتثال بکنیم به این است که هر دو را کنار بگذاریم. حالا که این ملاقی بوجود آمد، شک می‌کنیم که آیا اجتناب عن النجس دیگر یک خطاب دیگر آیا در اینجا متوجه ما نسبت به وجوب اجتناب هست یا نه؟ نسبت این شک در حدوث تکلیف می‌شود، برائت جاری می‌کنیم. این فرض اولی که مرحوم آخوند در اینجا بیان می‌کنند.

فرض سوم، اگر دو تا ظرف داشته باشیم بعداً یک ظرف سومی هم به اینها ملاقات پیدا کند، بعد از همه اینها ما علم اجمالی پیدا کنیم یکی از این سه تا نجس است. اینجا همان فرض سومی است که مرحوم آخوند می‌گوید هم ملاقی هم ملاقا، هر دو واجب

الاجتناب‌اند. ولي ما الان روي قاعده داريم پيش مي‌آييم. ما مي‌گوئيم قبل از اينكه ملاقي با اين احد الاطراف ملاقات كند، شما اجتنب عن النجس را داشتيد يا نه؟ اجتنب عن النجس به شما مي‌گفت از اين ظرف و از آن ظرف بايد اجتناب بكني.

الان هم كه ملاقي هست ما باز از هر دو اجتناب كنيم آن تكليف را امتثال كرديم نسبت به اين ملاقي شك در تكليف جديد داريم (اين داخل علم اجمالي ما هم نيست كه آن صورت سوم است) شك در تكليف جديد داريم اصل برائت است. اگر علم اجمالي داشته باشيم يكي از اين دو ظرف خمر است، علم اجمالي وقتي داريم يكي از اين دو ظرف خمر، است حالا شما مي‌گويد اجتناب از هر دو واجب است، درست است. حالا اگر كسي آمد يكي از اين دو ظرف را برداشت و خورد آيا اينجا بايد حدش بزنند. يكي از اين دو ظرف را برداشت و خورد. چرا؟ چون حد متوقف است بر اينكه عنوان خمر محقق باشد.

بله اينجا اگر ما بدانيم اين ظرف نجس است و دست ما به او بخورد، وقتي ملاقات با او پيدا كرد اين كه ديگر قطعاً نجس مي‌شود بحث اين است كه ما نمي‌دانيم اين نجس است يا ديگري نجس است. همين كه نمي‌دانيم براي ما ايجاد شك مي‌كند در اين ملاقي. در خود ملاقا علم اجمالي پرش او را مي‌گيرد. در خود ملاقا؛ اما در ملاقي به چه دليل مي‌گوئيم اجتناب از ملاقي واجب است؟ ما مي‌گوئيم كه يك قطره خون آمده يقيناً يا در اين ظرف افتاده يا در آن. يعني يقين داريم در اين ملاقي قطره خون اصلاً نبوده، منتهي اين ملاقي حالا با يكي از اينها ملاقات كرد يا في الواقع با آن كه نجس بوده ملاقات کرده يا في الواقع با آني كه طاهر بوده ملاقات کرده. خودش الان به تنهائي خطابي به عنوان اينكه ما مي‌گوئيم اجتناب از او واجب است چون اجتناب از نجس فرع بر اين است كه عنوان نجس بر او منطبق باشد اين عنوان براي ما الان مشكوك است. اين طرف نيست. طرف، حالا اگر فرض سوم برسد ما طرف را بيشتر توضيح مي‌دهيم كه روشن بشويد.

توضيح عبارت

«الرابع أنه إنما يجب عقلاً رعاية الاحتياط في خصوص الأطراف»، احتياط در اطراف واجب است، «مما يتوقف»، اين مما بيان براي اطراف است، اطرافي كه متوقف است «على اجتنابه»، بر اجتناب آن ما، ضمير مي‌خورد ماي موصول، «أو ارتكابه»، يا بر ارتكاب آن ما، اجتناب باز در شبهه تحريميه، ارتكاب در وجوبيه، «يتوقف» بر اجتناب يا ارتكاب «حصول العلم بإتيان الواجب»، يعني ما كاري كنيم كه علم پيدا كنيم واجب را آورديم در شبهه وجوبيه «أو ترك الحرام»، يا ترك الحرام در شبهه تحريميه، «المعلومين في البين»، واجب و حرامي كه در بين معلوم هستند، «دون غيرها و إن كان حاله حال بعضها في كونه محكوماً بحكمه واقعاً» و حال آن غير حال بعضي از اطراف باشد در اين كه آن غير محكوم باشد به حكم آن بعض اطراف واقعاً، يعني اگر بعض اطراف نجس بوده اين هم واقعاً نجس. اگر بعض اطراف طاهر بوده اين هم طاهر. حالا حكم ملاقي را شروع مي‌كنند.

«و منه ينقذ الحال في مسألة ملاقة شيء مع أحد أطراف النجس»، حال روشن مي‌شود در مسئله ملاقات يك شيء با يكي از اطراف نجس، «المعلوم بالإجمال و أنه تارة يجب الاجتناب عن الملاقي دون ملاقيه»، اين فرض اول است كه از ملاقا كه خودش يكي از اطراف بوده اجتناب واجب است، اما از ملاقي واجب نيست، اين كجاست؟ «فيما كانت الملاقة بعد العلم إجمالاً بالنجس بينها»، ملاقات بعد از علم اجمالي به نجس بين اطراف باشد، «فإنه إذا اجتنب عنه»، وقتي انسان اجتناب كند عن الملاقا، «و طرفه»، يعني آن ظرف ديگر، «اجتنب عن النجس في البين قطعاً»، از آن نجس قطعي اجتناب کرده «و لو لم يجتنب عما يلاقيه»، ولو از ملاقي اجتناب نكند.

اگر از خود اين دو ظرف اجتناب كرد قطعاً از آن نجس يقينيه كه اجمالاً بين اين دو تا است اجتناب کرده، «فإنه»، يعني فان ملاقي، «على تقدير نجاسته لنجاسته»، بر فرض نجاست ملاقي كه اگر ملاقي بخواند ملاقي نجس باشد از چه بابي بايد نجس باشد؟ «كان فرداً آخر من النجس»، اين يك فرد ديگري است، فرض كنيد مثل غير ملاقي. شما مي‌بينيد اگر در يك فرض ديگر

الان علم اجمالي داريد يکي از اين دوتا نجس است. بعد از آن طرف هم یک ظرف ديگري هست در او شک بدوي داريد شبهه بدوي داريد که آیا نجس است يا نه اصالة الطهارة را جاري مي‌کنيد اینجا هم همینطور. «کان فردا آخر من النجس قد شک في وجوده»، ببينيد اینجا دو تا مسئله اصوليه را هم بايد پياده کنيم

1 - مي‌گويم اين ملاقي وقتي با اين ملاقا ارتباط پيدا کرد شک مي‌کنيم که ملاقات با نجس حاصل شده يا نه اصل عدم ملاقات با نجس است. استصحاب است. قبلا که با نجس ملاقات نداشت حالا هم استصحاب مي‌کنيم. 2 - قاعده طهارت هم در اینجا هست. «کشيء آخر»، شيء آخر مثل آن ظرفي که شبهه بدوي داريم، «شک في نجاسته بسبب آخر؛ و منه ظهر» و منه يعني اینکه ملاقي یک فرد ديگري است از اینکه گفتيم ملاقي یک فرد آخري هست، «ظهر أنه لا مجال لتوهم»، متوهم سيد ابوالمکارم بن زهره است، مجالي نيست کسي توهم کند که مقتضاي تنجز اجتناب از معلوم «أن قضية تنجز الاجتناب عن المعلوم هو الاجتناب عنه»، از ملاقي «أيضا». سيد گفته ملاقا و ملاقي اينها متلازمين هستند در حکم. اگر اجتناب از ملاقا واجب شد، اجتناب از ملاقي هم واجب مي‌شود.

مرحوم آخوند مي‌فرمايد: اين چه حرفي است شما مي‌زنيد؟ ملاقي یک فرد ديگري است. ضرورة تعليل براي لا مجال است. «ضرورة أن العلم به إنما يوجب تنجز الاجتناب عنه»، يعني علم به اين تکليف در ملاقا، موجب تنجز اجتناب از خود ملاقا است. «لا تنجز الاجتناب عن فرد آخر»، موجب تنجز اجتناب از فرد ديگري که «لم يعلم حدوثه»، حدوث آن معلوم نيست «و إن احتمل»، ولو اینکه احتمال حدوثش داده مي‌شود. حالا اين فرض اول که در اين فرض اجتناب از ملاقا فقط واجب شد دون الملاقي، دو فرض ديگر هم دارد که فردا ان شاء الله عرض مي‌کنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين